

پژوهش در تاریخ، سال یازدهم، شماره ۳۰، بهار و تابستان ۱۴۰۰

خشونت و مثله کردن بدن در ایرانِ هخامنشی^۱

لوید لولین-جونز^۲

ترجمه: فائزه رحیمی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۴

مقدمه مترجم در نقد مقاله

مقاله لولین-جونز، که در ادامه ترجمه آن خواهد آمد، به بحث در موضوع خشونت و مثله کردن در ایران عهد هخامنشی می‌پردازد. مترجم بعد از ترجمه مقاله حاضر، که عنوانی جذاب و جالب توجه برای آن انتخاب شده است، به دلیل وجود اشکالات مهم در آن، بهتر دید که نقدی هر چند کوتاه بر آن بنویسد. هدف اصلی لولین-جونز اثبات این نکته است که در ایران عهد هخامنشی خشونت زیادی وجود داشته است، اما از نظر راقم این سطور، مؤلف نه تنها در رسیدن به این منظور ناکام مانده است، بلکه خواننده به راحتی درک می‌کند که مؤلف منبعی قابل اعتماد و موثق و دلیلی قابل قبول و خردپسند برای اثبات گفته‌هایش در اختیار ندارد. منابع مورد استناد مؤلف، در نگارش مقاله، آثار هرودوت، کتسیاس و پلوتارک هستند که مؤلف بدون هیچ‌گونه نقدی روایات آنها را پذیرفته و تاریخ واقعی وانمود کرده است. به‌عنوان نمونه او در متن مقاله، روایات کتسیاس را به این دلیل قابل قبول می‌داند که حاوی جزئیات و پیچیدگی است که به هیچ‌وجه نمی‌تواند برای پژوهشگر تاریخ دلیلی قانع‌کننده باشد. امروزه محققان حوزه پژوهش‌های هخامنشی به این نکته اذعان دارند که گزارش مورخان یونانی در رابطه با جنبه‌های

^۱ این مقاله، ترجمه‌ای است از:

Lloyd Llewellyn-Jones, 2020, "Violence and the Mutilated Body in Achaemenid Iran", in: *The Cambridge World History of Violence*, ed. Garrett G. Fagan, Linda Fibiger, Mark Hudson, Matthew Trundle, Publisher: Cambridge University Press, 360-379.

سپاس بسیار از خانم دکتر غضنفری که با ارائه راهنمایی‌های سودمند خویش مترجم را در ترجمه هرچه بهتر این مقاله یاری نمودند.

^۲ Lloyd Llewellyn-Jones, Professor in Ancient History, School of History, Archaeology and Religion, Cardiff University, llewellyn-jonesl@cardiff.ac.uk

^۳ کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه تهران، inshushinak67@gmail.com

مختلف تاریخ شاهنشاهی هخامنشی تحریفات مختلفی را شامل می‌شود که گاه از پس‌زمینه شرایط حاکم بر یونان و رقابت و ستیزه‌آنان با هخامنشیان اخذ شده است. دیدگاه مورخان یونانی، به‌ویژه در مورد زنان پارسی، پیش‌تر تا حدی مورد پژوهش قرار گرفته است و پژوهشگران موارد متعددی از اشکالات و تحریفات روایات یونانی را به تصویر کشیده‌اند و نشان داده‌اند که این منابع کلاسیک حاوی کلیشه‌هایی هستند که بیانگر دیدگاه زن‌ستیزانه یونانیان است و به تاریخ هخامنشی نیز تعمیم یافته است.^۱ کتیبه بیستون تنها سند معتبر و مهمی است که مؤلف از آن سود برده است، اما نگاهی به موارد استناد به این کتیبه مهم، نشان می‌دهد که به‌جز چند مورد محدود، مؤلف چیز زیادی در آن نیافته است؛ افزون بر این نباید این نکته را از یاد برد که در کتیبه بیستون که بیشتر به اعلانی سیاسی می‌ماند، در مورد مجازات یاغیان و شورشگران در مقابل قدرت پادشاه سخن گفته شده است و نمی‌توان بدون هیچ دلیل و مدرکی این رفتار سیاسی را با کنش‌های زنان درباری مقایسه کرد و به آن تعمیم بخشید. سخن مترجم این نیست که خشونت در دوره هخامنشی وجود نداشته است؛ اما آیا با استناد بی چون و چرا به گزارش منابع کلاسیک یونانی که در رابطه با زنان پارسی پیش‌تر بارها راستی‌آزمایی شده‌اند و پژوهشگران تأکید کرده‌اند که بدون نقد و بررسی‌های لازم نباید به آنها اعتماد کرد، می‌شود تاریخ نگاشت؟ دربار هخامنشی نیز به مانند دربارهای هم‌عصر خود مسلماً برای جرایم مختلف مجازات‌هایی داشته است، اما در متون بازمانده از این عهد، افتخاری برای خشونت در ابعادی که در بین ملل هم‌عصر آنان به تصویر کشیده شده، وجود ندارد. بنابراین، مسئله طرح‌شده در مقاله لولین-جونز باید در محدوده زمانی و مکانی خود و با استناد به اسناد معتبر مورد بررسی قرار گیرد.

جدا از منابع اصلی مورد استفاده لولین-جونز، که روش بهره‌گیری مؤلف از آنها دارای اشکال اساسی است، مقایسه روایات این منابع با داستان‌های عهد عتیق، ادبیات مصری و کتیبه‌ها و الواح

^۱. برای مطالعه بیشتر در این خصوص بنگرید به:

- بروسیوس، ماریا، ۱۳۸۱، *زنان هخامنشی*، ترجمه‌هایده مشایخ، تهران: هرمس.
- دریایی، تورج، ۱۳۸۶، «زنان در دوره هخامنشی: پاره‌ای ملاحظات مقدماتی»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال ۲۱، شماره ۲، سال ۲۲، شماره ۱، ۵۹-۵۰.
- رحیمی‌فر، محسن، ۱۳۸۴، جایگاه زن در تحولات سیاسی و اجتماعی عصر هخامنشی، استاد راهنما: اردشیر خدادادیان، استاد مشاور: کریم سلیمانی، گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی.
- کخ، هاید ماری، ۱۳۸۹، *از زبان داریوش*، ترجمه پرویز رجبی، تهران: کارنگ.
- Sancisi-Weerdenburg, H., 1993, "Exit Atossa: Images of Women in Greek Historiography on Persia", in: Averil Cameron and Amélie Kuhrt (eds.), *Images of Women in Antiquity*, London and New York: Routledge, 20-13.
- Safaei, Y., 2016-7, "Achaemenid Women: Putting the Greek Image to the Test", *Talanta* 48-49: 101-132.

آشوری در این مقاله، بیش از پیش عجیب و غریب می‌نماید؛ چه مؤلف با این دست قیاس‌ها تلاش دارد تا درست بودن روایات یونانی در مورد خشونت‌های زنان دربار هخامنشی را اثبات کند. این در حالی است که مؤلف هیچ توضیحی در رابطه با این قیاس و چرایی آن نمی‌دهد. به عبارت دقیق‌تر، مؤلف حوادث خاور نزدیک باستان را بدون هیچ دلیل و مدرکی به دربار هخامنشیان نسبت می‌دهد اما سخنان صلح‌طلبانه و نیک‌اندیشانه کورش بزرگ در منشورش را از یاد می‌برد و به قول خودش «صلح پارسی» در نقوش برجسته تخت‌جمشید را واقعیت نمی‌پندارد. همین خود سؤالات متعددی را در ذهن خواننده پیش می‌آورد. اینکه آیا می‌توان از موارد یادشده به‌عنوان اسناد تاریخ هخامنشی در این مورد نام برد؟ آیا می‌توان شرایط زمانی و مکانی حاکم بر قوم یهود و آشوریان را به عصر هخامنشی و قلمرو آنان تعمیم داد؟ و آیا گزینشی عمل کردن در زمینه انتخاب اسناد تاریخی، تحریف تاریخ نیست؟ همه اشکالات یادشده که البته با تعمق جزئی‌تر می‌توان آنها را بیشتر شناسایی کرد، نشان می‌دهد که روش‌شناسی لولین-جونز در مقاله بسیار آسیب‌پذیر و شکننده است. اعتماد بیش از حد معمول و خارج از اصول علمی نویسنده به تمام جزئیات طرح‌شده در روایات یونانی بدون هیچ‌گونه نقد و تحلیل، و تطبیق این روایات با اسناد غیرایرانی، خواننده را به این اندیشه وامی‌دارد که مؤلف در این مقاله نهایت خیال‌پردازی را به کار بسته است تا بتواند به اثبات مدعای خویش دست یابد که از نظر علم تاریخ، روشی مردود است.

خیال‌پردازی مؤلف در نتیجه‌گیری هم ادامه یافته و او بدبینی و پیش‌فرض ذهنی خود را نسبت به دربار هخامنشی با مقایسه آن با دربارهای صدام حسین و معمر قذافی به خواننده نشان می‌دهد که برای پژوهشگر تاریخ باستان مایهٔ اعجاب و حیرت است. این در حالی است که مؤلف در تمام متن مقاله، نه تئوری و نظریه‌ای برای تفسیر و تحلیل خشونت‌های دربار هخامنشی ارائه داده و نه موفق به اثبات چنین مسئله‌ای در دربار آنان شده است.

۱. خشونت و مُثله کردن بدن در ایران هخامنشی

محققان بر این نکته اذعان دارند که پرداختن به موضوع زنان کینه‌توز در افکار یونانیان باستان همان اندازه که امری متداول بود، مجاب‌کننده نیز بوده است. به عنوان نمونه، فیونا مک‌হারدی^۱ به این مسئله اشاره دارد که در ادبیات یونانی به کرات به مسئله زنان بیگانه و یا بربری پرداخته شده است که با به‌کارگیری روش‌های خشونت‌آمیز سعی در انتقام گرفتن داشته‌اند. این زنان بربر به‌گونه‌ای به تصویر کشیده شده‌اند که ترفندهای خاص زنانه‌ای چون

^۱. Fiona McHardy

اغواگری، خدعه و صبر را به کار می‌گیرند تا مطمئن شوند که انتقامشان مؤثر و کوبنده واقع شده است.^۱ بررسی اخیر روبرت رولینگر^۲ در خصوص اعمال خشونت بر روی انسان‌ها در تواریخ هرودوت، نشان می‌دهد که در کل این اثر در حدود نود و دو مرتبه به اعمال خشونت‌آمیز اشاره شده که چهل و دو مورد آن توسط دشمنان یونانیان که همانا مادها و پارس‌ها بوده‌اند، صورت گرفته است. از مجموع این چهل و دو مورد، پنج مورد آن توسط زنان خاندان شاهی پارس روی داده که چهار مورد آن به‌وضوح حاصل عداوت و کینه‌توزی بوده است.^۳ به‌نظر می‌رسد که یکی از اصول اساسی در دیدگاه هرودوت نسبت به تاریخ، ارتباط بین محیط اجتماعی بربرها و اعمال خشونت است. با این حال، از میان تمام بربرها این پارسیان‌اند که اعمالشان مبتنی بر استبداد است و به‌خصوص خشن به تصویر کشیده می‌شوند. از بین تمامی خشونت‌های اعمال‌شده توسط پارس‌ها، آنهایی که توسط زنان صورت گرفته‌اند به لحاظ سببیت در جایگاه نخست قرار دارند و تمایل به کین‌ستاندن محرک وقوع آنها بوده است.^۴

در این پژوهش بر اساس بررسی متونی که در ارتباط با دربار پارس هستند، به این مسئله خواهیم پرداخت که نویسندگان یونانی چگونه تصویر زنان قدرتمند بربر و تمایلشان برای کین‌ستاندن را گزارش کرده‌اند. کوشش خواهیم کرد تا شواهدی را در ارتباط با دیدگاه یونانیان در مورد قساوت زنان ارائه نمایم. با این حال، پا را فراتر نهاده و این مسئله را مطرح می‌نمایم که

^۱ F. McHardy, 2004, 'Women's Influence on Revenge in Ancient Greece' in F. McHardy and E. Marshall (eds.), *Women's Influence on Classical Civilization*, London: Routledge, 92-114.

برای نمونه‌های بیشتر در خصوص زنان بربر و کین‌خواهی، بنگرید به:

Gobryas' daughter- Xen. *Cyrop.* 5.2.7; Pheretime – Hdt. 4.200; Nitocris – Hdt. 2.100; and Candaules' wife – Hdt. 1.10.

^۲ Robert Rollinger

^۳ R. Rollinger, 2004, 'Herodotus, Human Violence and the Ancient Near East', in V. Karageorghis and I. Taifacos (eds.), *The World of Herodotus. Proceedings of an International Conference Held at the Foundation Anastasios G. Leventis, Nicosia, September 18-21, 2003 and Organized by the Foundation Anastasios G. Leventis and the Faculty of Letters, University of Cyprus*, Nicosia: University of Cyprus Press, 121-50.

در خصوص اعمال خشونت‌آمیز پارسیان در تواریخ هرودوت، بنگرید به:

Hdt. 1.86; 1.108ff.; 1.114; 1.119; 1.128; 3.35; 3.69; 3.79; 3.118; 3.125; 3.132; 3.147; 3.159; 4.43; 4.84; 5.25; 6.30; 6.32; 6.39; 7.35; 7.39; 7.114; 7.194; 8.118; 9.112.

^۴ در خصوص مفهوم زنانگی و خشونت زنان، بنگرید به:

D. P. Barash, 2016, *Out of Eden: The Surprising Consequences of Polygamy*, Oxford: Oxford University Press, 51-2.

اثر فوق‌الذکر دارای ارجاعات بیشتری در این زمینه است.

آنچه در خصوص زنان خاندان سلطنتی پارس ذکر شده است، تنها تصورات نویسندگان یونانی نیست بلکه انعکاس صحیحی از سیاست‌های جاری در حرمسرای شاهی است.^۱ این روایات منعکس‌کننده اعمال واقعی پارس‌ها (و به‌طور کلی خاور نزدیک) است که در میان آنها به‌کارگیری رفتارهای خشونت‌آمیز، نه تنها اصلی قانونی و متعارف برای حاکمیت مشروع به حساب می‌آمده بلکه در خصوص زنان نیز صادق بوده است.

۲. زنان درباری و عاملیت زنانه

علاقه یونانیان به مسئله قساوت زنان دربار هخامنشی ممکن است به‌عنوان یک استعاره ادبی تلقی گردد. این داستان‌ها بی‌تردید دارای اهداف اخلاقی مهمی در دنیای یونانی‌زبان‌ها بوده‌اند. با این حال، بررسی داستان‌های یونانیان که بر مبنای رقابت، دسیسه، تزویر، قتل و اعدام‌های صورت‌گرفته در حرم شاهنشاهان هخامنشی هستند، در بستر سیاست‌های دودمانی هخامنشیان (۵۵۰-۳۳۰ ق.م) امری مهم است. این مسئله که قلمرو هخامنشی توسط حاکمی مطلق اداره می‌شد، امریست واقعی؛ و کلیشه‌ای شرق‌شناسانه به حساب نمی‌آید. حکومت‌های مطلقه واجد نوع خاصی از تنش سیاسی هستند که معمولاً فشار آن بر خاندان سلطنتی و خاندان‌های اشرافی، که حول محور شاه قرار گرفته‌اند، وارد می‌آید. درون چنین ساختارهایی زنان دودمان شاهی به مرتبه‌ای دست می‌یابند که قادر به بهره‌گیری از قدرت و اختیارات خود در امور سیاسی می‌شوند. این امر نه از طریق توسل به شیوه‌های رسمی و تشریفاتی دستیابی به قدرت، بلکه با توسل به روش‌هایی کمتر شناخته‌شده صورت می‌پذیرند.

^۱ قرائتی شرق‌شناسانه از روایات مرتبط با زنان دربار پارس در آثار زیر ارائه شده است:

H. Sancisi-Weerdenburg, 1983, 'Exit Atossa: Images of Women in Greek Historiography on Persia', in A. Cameron and A. Kuhrt (eds.), *Images of Women in Antiquity*, London: Routledge, 20-33, and "Decadence in the Empire of Decadence? From Sources to Synthesis: Ctesias", 1987, in H. Sancisi-Weerdenburg (ed.), *Achaemenid History I. Sources, Structures and Synthesis*, Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten, 33-45.

و همچنین بنگرید به:

Maria Brosius, 1996, *Women in Ancient Persia (559-331 BC)*, Oxford: Oxford University Press; Lloyd Llewellyn-Jones & James Robson, 2010, *Ctesias' History of Persia: Tales of the Orient*, London: Routledge; Lloyd Llewellyn-Jones, 2013, *King and Court in Ancient Persia 559-331 BCE*, Edinburgh: Edinburgh University Press, 96-122; Janett Morgan, 2016, *Greek Perspectives on the Achaemenid Empire: Persia through the Looking Glass*, Edinburgh: Edinburgh University Press, 189-221.

نویسندگان یونانی (برخی آگاهانه‌تر از سایرین) به بررسی (و بهره‌گیری) این جنبه مهم از واقعیت زندگی دربارهای باستانی پرداخته‌اند. مایکل فاوولر^۱ و جان مرینکولا^۲ این مسئله را مطرح کرده‌اند که در نظر گرفتن زنان دربار هخامنشی صرفاً به‌عنوان شخصیت‌های ادبی ساخته و پرداخته نویسندگان یونانی امری نادرست است. چنین تفکری گویای این مسئله است که بسیاری از محققان امروزی به توصیفات مورخان یونانی از زنان هخامنشی با نگاهی نقادانه نگریسته‌اند.

مقایسه‌های صورت‌گرفته با زنان و مادران متنفذ هوسایی^۳ از دودمان سلطنتی کانو^۴ در نیجریه، این ایده را که «زنان خاندان شاهنشاهی هخامنشی دارای نفوذ قابل ملاحظه‌ای در عرصه سیاسی بوده‌اند را تأیید می‌نماید. آنان همچنین در مسئله جانشینی نیز تأثیرگذار بوده‌اند»^۵. این دیدگاه بی‌شک درست است.

ما باید بپذیریم که ذکاوت سیاسی زنان سلطنتی در تمامی دربارهای جهان نشأت گرفته از دسترسی نزدیک آنان به شخص شاهنشاه و از طریق روابط صمیمی و خصوصی است. همان‌طور که بیرون دونیدم^۶ بیان می‌کند: «تاج و عصای شاهانه جاذبه خود را در بستر از دست می‌دهند و هیچ شخصی نمی‌تواند چنین به شاهنشاه نزدیک گردد. بنابراین زنان و معشوقه‌ها (و گاه بنا بر دلایل مختلف مادران و خواهران) می‌توانستند در نزد مقام سلطنت تأثیرگذار باشند.... این محرمان واسطه‌ای برای دستیابی به {قدرت} شاهنشاه بودند»^۷. برای مثال این سؤال مطرح می‌شود که از چه روی هرودوت^۸ آتوسا، همسر داریوش اول، را «قدرتمندترین زنان» می‌نامد؟ او در صحنه‌ای، که قبلاً به توصیف آن پرداخته بود، به این سؤال پاسخ می‌دهد.^۹ او به صحنه‌ای اشاره دارد که در آن ملکه در بستر در کنار شاهنشاه آرمیده است و در حال ترغیب

1. Michael Fowler

2. John Marincola

3. Hausa

4. Kano

5. M. A. Fowler & J. Marincola, 2002, *Herodotus: Histories Book IX*, Cambridge: Cambridge University Press, 292.

آتوسا با اِعمال نفوذ توانست پسر خود خشایارشا را بر تخت شاهی داریوش بنشاند. او قدرت و توانایی انجام این عمل را داشت و یا دست‌کم این برداشت هرودوت (4-3، 7) از برتخت‌نشینی به نسبت آرام خشایارشا چنین است.

6. Jeroen Dunidam

7. J. Dunidam, 1994, *Myths of Power: Norbert Elias and the Early Modern European Court*, Amsterdam: Amsterdam University Press, 155.

8. Hdt. 7.3

9. Hdt. 3.134

وی به لشکرکشی علیه یونان است. اگرچه که این روایت ساختگی است (چگونه یک یونانی می‌توانسته است از اسرارِ درونِ اتاق خواب شاهان مطلع گردد؟) با این حال این داستان نشان می‌دهد که هرودوت از شیوه‌هایی که زنان سلطنتی برای اثرگذاری بر سیاست بهره می‌برده‌اند، مطلع بوده است و این نکته که گفت‌وگوی خصوصی و محرمانه صورت گرفته در بستر می-توانست نتایج مهمی را در بر داشته باشد، از نظر وی دور نمانده است.

در حالی که در دیدگاه هرودوت نسبت به دربار هخامنشی ارتباط بین محیط زندگی بربرها و اعمال خشونت از اصول مهم بوده است، نویسنده یونانی دیگر، کتسیاس کیندوسی^۱ مسائل را به گونه‌ای دیگر می‌نگریسته است. کتسیاس که در دهه‌های آغازین سده چهارم ق.م به‌عنوان پزشک سلطنتی در دربار اردشیر دوم حضور داشته است، مبنای نگارش تاریخ دودمانی دربار هخامنشی را مشاهدات خود «از درون» دربار قرار داده است. بنابراین محتمل‌تر می‌نماید که وی اقدامات واقعی زنان دربار را ثبت کرده باشد.^۲ در واقع دسیسه‌های سیاسی زنان دربار هخامنشی در سایر رویدادنامه‌های درباری و یا تواریخ دیگر که به لحاظ زمانی هم‌عصر و یا نزدیک به دوران آنان بوده‌اند، بازتاب یافته است. برای نمونه در تورات و در شرح تاریخ دربار داوود، بئث‌شبع^۳ مهم‌ترین همسر داوود نبی شاه اسرائیل و مادر سلیمان به‌عنوان زنی قدرتمند که محافظ تاج و تخت و بازیگری ماهر در عرصه سیاست‌های مرتبط با جانشینی بوده، به تصویر کشیده شده است.^۴ در سالنامه‌های سلطنتی نوآشوری‌ها^۵ آمده است که چگونه زکوتو (نقیعه)^۶ مقارن با برتخت‌نشینی نوه‌اش آشوربانیپال زمام قدرت را به دست گرفت و حس وفاق را در درباری که از نظر سیاسی تقسیم شده و خطرناک بود، ایجاد کرد.^۷

1. Ctesias of Cnidus

2. Llewellyn-Jones and Robson, *Ctesias*, 84-5.

3. Bathsheba

4. 1Kgs 1:1-15; R. C. Bailey, 1990, *David in Love and War: The Pursuit of Power in 2 Samuel 10-12*, London: Bloomsbury; H. J. Marsman, 2003, *Women in Ugarit and Israel: Their Social and Religious Positions in the Context of the Ancient Near East*, Leiden: Brill; E. Solvang, 2003, *A Woman's Palace is in the House: Royal Women of Judah and Their Involvement in the House of David*, London: Bloomsbury.

5. Neo-Assyrians

6. Zakutu (Naqia)

7. Sara Melville, 1999, *The Role of Naqia /Zakutu in Sargonid Politics*, Helsinki: Helsinki University Press.

پژوهش مهمی که لیزی پیرس^۱ در زمینه سیاست‌های اندرونی دربار عثمانی انجام داده است، دنیایی را به تصویر می‌کشد که در آن رقابت میان زنان حرمسرا تأثیر مستقیمی بر سیاست‌های امپراتوری عثمانی داشته است. اثر وی کمک می‌کند تا این مسئله را که اندرونی به‌عنوان پیونددهنده قدرت سلطنتی سابقه‌ای طولانی‌مدت دارد، بهتر درک کنیم. در طول زمان و مکان، زنان حرمسرا در بسیاری از جوامع درباری رو در روی یکدیگر قرار گرفته‌اند تا از جایگاه خود (و یا حتی زندگانی‌شان) محافظت نمایند. اگرچه در خلال درگیری‌ها و نزاع‌هایی که مادران مسبب آنها بودند، ثبات بخشیدن به موقعیت و آمال پسران در اولویت قرار داشته است. برای تسهیل چنین بازی‌هایی که بر سر قدرت صورت می‌گرفته است، به‌کارگیری شکنجه، مجازات‌های سبعانه و قتل به دلیل کین ستاندن امری متداول بوده است. همان‌طور که خواهیم دید، اندرونی شاهان هخامنشی نیز همانند حرمسرای سایر جوامع درباری تحت تأثیر و فشار این قبیل نزاع‌ها بوده است و این زنان نیز چون سایر زنان درباری برای به دست آوردن قدرت یا حفظ آن در دست‌ان خود یا پسرانشان، از انواع روش‌های خشونت‌آمیز بهره گرفته‌اند.^۲

۳. کین‌ستاندن آمستریس^۳ (D): خشونت در میان زنان خشایارشا

در فهرستی که روبرت رولینگر در رابطه با اعمال خشونت توسط زنان سلطنتی ارائه می‌دهد، داستان هرودوت که در بخش‌های پایانی تاریخ جنگ‌های پارسی^۴ آمده است، جایگاه نخست را به خود اختصاص داده است. چنین آمده است که خشایارشا سرمست از غرور و متأثر از شهوت خویش پیشنهاد بی‌شرمانه‌ای را برای برقراری رابطه به همسر برادر خود، ماسیستس^۵

^۱. Leslie Pierce, 1993, *The Imperial Harem: Women and Sovereignty in the Ottoman Empire*, Oxford: Oxford University Press & 'Beyond Harem Walls: Ottoman Royal Women and the Exercise of Power', in A. Walthall (ed.), *Servants of the Dynasty: Palace Women in World History*, Berkeley: University of California Press, 2008, 81-94.

^۲. در این مورد به‌ویژه بنگرید به:

J. Duindam, 2015, *Dynasties: A Global History of Power, 1300-1800*, Cambridge: Cambridge University Press, 87-155.

در خصوص اختلاف نظرها بر سر مفهوم اصطلاح *amphimetric* (رویارویی مادران پسران با یکدیگر) بنگرید به:

D. Ogden, 1999, *Polygamy, Prostitutes and Death: The Hellenistic Dynasties*, Swansea: Classical Press of Wales.

^۳. Amestris

^۴. Hdt. 9.109-11

^۵. Masistes

می‌دهد. پس از رد درخواست وی، خشایارشا پیشنهاد مشابهی را به آرتایونته^۱ دختر ماسیستس می‌دهد (آرتایونته علاوه بر آنکه برادرزاده خشایارشا بود، عروس وی نیز محسوب می‌شد؛ چراکه او با داریوش، ولیعهد خشایارشا، ازدواج کرده بود). تفصیل زیادی در این روایت و جزئیاتش وجود دارد که به داستان درهم‌تنیده هرودوت از نزاع سخت همسر خشایارشا آمستریس و معشوقه همسرش، آرتایونته، مربوط می‌شود.^۲ این داستان مهیج و تقریباً نفس‌گیر چنین ادامه می‌یابد:

«آمستریس همسر خشایارشا جامه زیبای بلند و رنگارنگی را که با دستان خود بافته بود، به شاهنشاه هدیه نمود. وی این هدیه را بسیار پسندید و آن را برتن کرد و زمانی که به دیدار آرتایونته رفت این لباس همچنان برتن او بود. شاه به سبب آنکه آرتایونته او را خشنود ساخته بود، به وی گفت که در برابر الطافش هرآنچه را که بخواهد به او خواهد بخشید. از آنجایی که مقدر شده بود تا داستان پایانی مصیبت‌بار برای او و سایر اعضای خانواده‌اش داشته باشد، آرتایونته پرسید که آیا شاهنشاه حقیقتاً به آنچه که گفته عمل خواهد کرد و هر آن چیزی را که وی تمایل داشته باشد به وی می‌بخشد؟ خشایارشا که هرگز گمان نمی‌برد که خواسته او چیست، قول داد که به گفته‌اش عمل نماید. در نتیجه او با گستاخی تمام جامه شاه را طلب کرد. خشایارشا هرآنچه که در توانش بود انجام داد تا به قول خود عمل نکند؛ چراکه او از آمستریس که تا حدودی به رابطه بین آنان ظنین شده بود، بیمناک بود. بخشیدن لباس به معنای تأیید تمام سوظن‌های آمستریس بود. او به آرتایونته وعده داد تا چندین شهر، طلای بسیار و یا حتی لشکری از آن خود (هدیه‌ای به سبک ایرانی) را به وی اعطا کند، اما هیچ یک از آنها پذیرفته نشد. هیچ چیز برای او مانند آن جامه نبود. شاهنشاه نهایتاً لباس را به وی بخشید و او که بسیار شادمان بود، آن را پوشیده و فخرفرشی می‌کرد. پس از مدت کوتاهی، آمستریس دریافت که آرتایونته لباس را تصاحب کرده است، با این حال خشم او معطوف به آن دختر نشد. آمستریس، مادر آن دختر همسر ماسیستس را مسئول تمامی مشکلات می‌دانست؛ بنابراین برای نابود کردن وی نقشه کشید. او منتظر ماند تا روز تولد شاهنشاه برای برپایی ضیافتی شاهانه فرا رسد. این روز تنها زمانی در سال است که در آن شاه سرخود را خوش‌بو می‌کند و هدایایی را به پارسیان می‌بخشد. زمانی که آن روز فرا رسید، او از خشایارشا هدیه‌ای طلب کرد و آن چیزی نبود مگر همسر ماسیستس. شاه که از نیت درخواست او آگاه

¹ Artayñte

² Hazewindus, *When women interfere*.

در صفحه ۱۰۲ این کتاب آرتایونته به‌عنوان زن صیغه‌ای خشایارشا معرفی می‌شود که درست نیست چراکه وی به‌وضوح عشق غیررسمی و غیرقانونی وی بود. او در حقیقت معشوقه شاه به شمار می‌رفت.

شده بود، بسیار ترسید؛ نه به سبب تحویل دادن همسر برادر خود بلکه از آن جهت که می- دانست وی کاملاً بی‌گناه است. آمستریس بر خواسته خود پافشاری نمود، به‌علاوه آنکه براساس قانون سلطنتی در چنین روزی خواسته هیچ‌کسی نباید نادیده گرفته شود. بنابراین خشایارشا در نهایت و علی‌رغم خواسته‌اش، با درخواست وی موافقت نمود و به همسر خود گفت که می‌تواند با آن زن آن‌گونه که می‌خواهد رفتار نماید. شاه به دنبال برادر خود فرستاد... آمستریس نگهبانان کاخ شاهی را فراخواند و آنان همسر ماسیستس را به طرز دهشتناکی شکنجه نمودند: پستان‌هایش، بینی‌اش، گوش‌هایش و لبانش را بریدند و در برابر سگان انداختند. در نهایت زبانش را از حلقوم درآورده و وی را روانه خانه‌اش کردند. اگرچه ماسیستس هنوز از ماجرا آگاه نشده بود، ولی احساس نمود که توطئه‌ای در کار است و به سرعت به منزل بازگشت. زمانی که وی با پیکر همسر خود که به طرز مخوفی شکنجه شده بود مواجه گشت، به سرعت شورایی متشکل از پسرانش و تنی چند از دوستانشان برگزار کرد و سپس به بلخ رفت تا در آنجا شورش‌هایی را علیه شاهنشاه ترتیب دهد و برای او مشکلاتی عظیم ایجاد کند.»

این داستان که به صورت ماهرانه‌ای توسط هرودوت ساخته و پرداخته شده است، به احتمال بر اساس روایتی که به صورت شفاهی در بین پارسیان وجود داشته، شکل گرفته است (بی‌تردید هرودوت روایتی از ماجرا را ارائه نمی‌دهد که خود دیده باشد). با این حال، گزارش وی دارای زمینه‌ای تاریخی بوده است، چراکه می‌دانیم مشاجره‌ای بین خشایارشا و برادرش ماسیستس روی داده است که در نهایت منجر به سقوط ماسیستس و خانواده‌اش شده است.^۱ سانچیزی ویردنبورخ بیان می‌دارد که این داستان مبتنی بر روایتی پارسی بوده است که براساس آن ماسیستس قصد تصاحب تاج و تخت برادرش را داشته است. بنابراین، این امر که عناصر سازنده روایت هرودوت اگر در بستری ایرانی مورد مطالعه قرار گیرند متضمن معانی خاصی هستند، درست است.^۲ مشخصاً این نظر وی در خصوص آنکه این داستان آکنده از بُن‌مایه‌های پارسی محور^۳ است، صحت دارد. برای مثال تمایل آرتایونته به تصاحب جامه زیبایی که توسط آمستریس تهیه شده بود زمانی به خوبی قابل درک و تفسیر است که بدانیم وی خواهان ردای

^۱. E. Bridges, 2015, *Imagining Xerxes: Ancient Perspectives on a Persian King*, London: Bloomsbury, 70-1.

نویسنده کتاب وجود هرگونه روایت پارسی در پس داستان هرودوت را نمی‌پذیرد. وی معتقد است که هرودوت تمایل به ارائه تصویری از خشایارشا دارد که بر مبنای آن، او مظهر شاهزاده‌ای خوش‌گذران و فاسد است. با این حال تحلیلی که او از داستان همسر و دختر ماسیستس به‌عنوان «مجموعه‌ای از حوادث خانوادگی» دارد، سبب کم شدن اهمیت سیاسی خشونت‌هایی که در داستان روی داده است، می‌گردد.

^۲. Sancisi-Weerdenburg, 'Exit Atossa'.

^۳. Persiocentric

شخص شاهنشاه بوده است. ردای شاهانه نمادی مهم در نشان دادن مشروعیت شاهان هخامنشی بوده است. بنابراین درخواست چنین جامه نمادینی از سوی آرتایوتنه به معنای مطالبه حاکمیت است اما نه برای خود (چراکه بر اساس سنت پارس‌ها یک زن قادر نبود تا خود به طور مستقیم بر تخت نشیند) بلکه برای خاندان قدرتمندش. محتمل است که نام پدر وی، ماسیستس، از واژه پارسی باستان *mabišta* بزرگ‌ترین- گرفته شده باشد که این خود جنبه‌ای تاریخی به داستان هرودوت درباره این دسیسه درباری می‌دهد.^۱

در این داستان زمانی که آمستریس از خواسته آرتایوتنه آگاه می‌شود، منتظر فرصتی مناسب می‌ماند (یک سال، به گفته هرودوت) تا برای گرفتن انتقام اقدام نماید. سپس در زمان مناسب، وی بی‌درنگ و با قاطعیتی خونین و تکان‌دهنده دست به عمل می‌زند. آمستریس به دنبال آن است تا از ولیعهدی پسرش، داریوش، محافظت نماید؛ بنابراین او درخواست وی را نوعی عمل خائنانه (که مسلماً چنین نیز بوده است) در نظر می‌گیرد. با این حال خشم وی در ابتدا گریبان‌گیر آرتایوتنه نمی‌شود؛ چراکه او همسر داریوش و مادر وارث احتمالی آینده تاج و تخت است. بنابراین مادر آرتایوتنه که نام او در روایت ذکر نشده است و به لحاظ شرایط در خاندان سلطنتی همتای آمستریس است، هدف خشم او قرار می‌گیرد.

ایرانیان باستان جزئیات این داستان هولناک را به خوبی می‌دانسته‌اند، چراکه برخورد خشونت‌آمیز با دشمنان مغلوب دارای سابقه‌ای دیرین در میان آنها بوده است. تصویر ارائه‌شده از «صلح پارسی» در نقوش برجسته تخت جمشید در تضاد با این حقیقت است که هخامنشیان به عنوان وارثان حکومت بزرگ نوآشوری بسیاری از شیوه‌های هولناک و خشونت‌آمیز تنبیه دشمنان را که در وقایع‌نامه‌های آشوری و نوبابی به آنها اشاره شده است، به ارث برده‌اند. قطع اعضای بدن مانند بینی، زبان، گوش‌ها، لب‌ها، دست‌ها، در کنار گردن زدن، به چهارمیخ کشیدن، سوزاندن، شلاق زدن، خفه کردن، سنگسار کردن، اخته کردن، کور کردن، داغ زدن، مصلوب کردن، زنده پوست کردن و به دو نیم کردن، از جمله اقداماتی بوده است که در رویدادنامه‌ها به آنها اشاره شده است.

^۱ . در خصوص ردای سلطنتی و ارتباطش با حاکمیت بنگرید به:

آشورنصیرپال دوم^۱ در توصیف ویرانی و خشونتِ روی داده در هنگام تهاجمش به شهر تِیلا^۲ چنین می‌گوید:

«من به نزدیکی شهر تِیلا آمدم. شهر به‌خوبی تجهیز شده و به وسیله سه دیوار احاطه شده بود. مردمان که به دیوارهای مستحکم و شمار بسیار سربازان خود اطمینان داشتند به نزد من نیامده^۳ و تسلیم من نشدند. در جریان نبرد و درگیری، شهر را محاصره و فتح کردم. سه هزارتن از جنگجویان آنها را به ضرب شمشیر از پای درآوردم. من اسرا، اموال و گله‌های بسیاری از چارپایان را از آنان بیستاندم. اسرای بسیاری را سوزاندم. دستان بسیاری از اسرا را بریدم. در برخی دیگر، بینی و یا گوش‌ها و یا دست و پاهای آنان را قطع کردم. چشمان بسیاری از آنان را از حدقه درآوردم. تلی از زندگان و تلی از سرهای بریده‌شده ساختم. سرهای قطع شده را به درختان اطراف شهر آویختم^۴، دختران و پسران بالغ آنها را سوزاندم. من شهر را منهدم نمودم، سوزاندم و تخریب کردم.»^۵

داریوش بزرگ، در کتیبه یادبود خود در بیستون، با تفاخر از اینکه چگونه مدعی مادی سلطنت، فرورتیش^۶ را دستگیر و به نزدش آوردند، سخن می‌گوید:

«من بینی، گوش‌ها و زبانش را بریدم. یکی از چشم‌هایش را کور کردم و او را در ورودی کاخم به غل و زنجیر کشیدم تا مردمان وی را نظاره کنند.»^۷

چنین سرنوشتی در انتظار چیشن‌تخمه^۸ خائن ساگارتی نیز بود.^۹ هدف داریوش از انجام چنین مجازات‌هایی وارد نمودن حداکثر درد و رنج بر خائنان بود. با این حال، او افراد شکنجه‌شده را زنده نگه می‌داشت تا درد و رنج حاصل از شکنجه‌ها را نیز بچشند. با اطمینان می‌توان گفت که این امر در خصوص زنان نیز صادق بوده و با آنها با مدارا رفتار نمی‌شده است. در پیشگویی‌های عبری عاموس به تنبیه کسانی اشاره شده است که از شهر در برابر آشوری‌ها

1. Ashurnasirpal II

2. Tēla

3. i 115

4. ii 1

5. A.O.101.1 i 113-ii I: A. K. Grayson, 1987, *Assyrian Rulers of the Third and Second Millennia BC (to 1115 BC)*, Royal Inscriptions of Mesopotamia Assyrian Periods I, Toronto: University of Toronto Press.

6. Fravartish

7. Darius Bisitun Inscription, Column II, § 32

8. Ciçantakhma the Sagartian

9. § 33

محافظت نموده‌اند. آنان پستان‌های زنانِ سامری در بند را بریدند و بینی‌هایشان را با قلاب‌های ماهیگیری سوراخ کردند.^۱

همان پیامبر اشاره به چگونگی دریده شدن شکم زنانِ آبستن و بریده شدن پستان‌هایشان توسط عمونی‌ها^۲ در شهرِ جلعاد^۳ دارد.^۴ اعمالی مشابه این وقایع توسط هوشع^۵ پیامبر ثبت شده است:

«مردم سامریه باید جزای گناهِ خویش را بچشند؛

آنان به ضرب شمشیر خواهند مرد؛

کودکانشان بر زمین افکنده خواهند شد؛

شکم زنانِ آبستن آنها دریده خواهد شد».

این توصیفات توسط وقایع‌نگارانِ کتاب دوم پادشاهان^۶ ثبت گردیده است و همان‌طور که مردخای کوگان^۷ نشان داده است، توصیفاتِ مشابهی در یک شعر آشوری، که احتمالاً متعلق به عصرِ تیگلات پیلسر اول^۸ است، آمده و در آن شاعری درباری اقدامات شاهانِ فاتح را می‌ستاید:

«او شکم زنانِ باردار را از هم درید؛

کودکانشان را کور کرد؛

و گلوی مردانشان را برید».

کوگان خاطر نشان می‌کند که «جدای از تمامی ابعاد دهشتناکِ جنگ، شاعر حمله به زنان و کودکان بی‌گناه را برجسته می‌کند تا بدین طریق نشان دهد که شدیدترین و بی‌رحمانه‌ترین مجازات‌ها در انتظار کسانی است که در برابر خدای آشوری مرتکب گناه می‌شوند.»^۹ در خاور

1. Amos 4:2-3

2. Ammonites

3. Gilead

4. Amos 1:13

5. Hosea 13.16

6. 2 Kgs 8:11

7. Mordechai Cogan

8. Tiglath-Pileser I (1114-1076 BCE)

9. The Middle Assyrian 'heroic poem' VAT 13833; M. Cogan, 1983, 'Ripping Open Pregnant Women in Light of an Assyrian Analogue', *Journal of the American Oriental Society* 113, 755-7, esp.756.

برای اطلاعات بیشتر بنگرید به:

H. van Wees, 2010, 'Genocide in the Ancient World', in D. Bloxham and A. D. Moses (eds.), *The Oxford Handbook of Genocide Studies*, Oxford: Oxford University Press, 239-58.

نزدیکِ باستان، رهبرانِ نظامی مکرراً به مسئلهٔ به غنیمت گرفتنِ زنانِ اسیر و همچنین قتل، شکنجه یا به بردگی فرستادن دختران به آشور اشاره کرده‌اند.^۱ پیامبرِ یهودی حزقیال^۲ داستانِ زنی اُهولا^۳ نام را روایت می‌کند که با دسته‌ای از سربازان چپاولگر آشوری روبه‌رو می‌شود: «آنان جامه‌های وی را از تنش درآوردند. دختران و پسرانش را دور کردند و سپس او را با شمشیر کشتند.»^۴

شکستِ دشمن با اعمالِ خشونت در نقش برجسته‌های کاخ‌ها ترسیم و جاودان شده‌اند. صحنهٔ بی‌بدیلی وجود دارد که حملهٔ آشوری‌ها به اردوگاه اعراب را به تصویر می‌کشد؛ همان‌طور که چادرهایشان سوزانده می‌شود؛ زنانشان به داخل محوطه رانده می‌شوند و دسته‌جمعی به قتل می‌رسند. یکی از تصاویر سربازانی را نشان می‌دهد که به زنی تجاوز کرده و سپس شکمش را می‌درند.^۵

کیفری که همسرِ ماسیستس با آن مواجه شد، شباهت به مجازات‌هایی دارد که در مورد سایر قربانیان در خاور نزدیک به کار رفته است. جنسیتِ فرد تأثیری در کم کردن شدت مجازات‌ها نداشته است. تفاوت این داستان در آن است که بی‌رحمی صورت گرفته در خصوص همسر ماسیستس ماحصل جنگ و خشونت‌های آن نبوده و بنا بر خواست آمستریس کینه‌توز انجام شده است. بانوی بزرگِ دربارِ رقیبِ دودمانی خود را هدف قرار داده بود. او با روش و شیوه‌ای که به‌وضوح نمادین است مانع بلندپروازی‌های خاندان ماسیستس شد. پستان‌های همسرِ وی، که نمادِ مادر بودن و باروریِ دودمان سلطنتی محسوب می‌شد، به‌دستور آمستریس بریده شده و طعمهٔ سگان گردید.

1. E. M. Tetlow, 2004, *Women, Crime, and Punishment in Ancient Law and Society*, vol. I, *The Ancient Near East*, New York: Continuum, 168.

2. Ezekiel

3. Oholah

4. Eze. 23: 10

5. Wall panel relief, British Museum, London, BM 124927. S. Parpola and K. Watanabe, 1988, *Neo-Assyrian Treaties and Loyalty Oaths*, State Archives of Assyria II, Helsinki: Helsinki University Press, 47, fig. 13.

همچنین بنگرید به:

K. Gaca, 2011, 'Girls, Women, and the Significance of Sexual Violence in Ancient Warfare', in E. D. Heineman (ed.), *Sexual Violence in Conflict Zones*, Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 73-88.

از آن جایی که سگ‌ها را موجوداتی لاشخور، ناپاک و خورندهٔ آشغال‌ها و اجساد می‌دانستند^۱؛ حضور آنان در بخش پایانی روایتِ هرودوت نکته‌ای برای گفتن دارد و می‌تواند با داستان مذکور در عهدِ عتیق مقایسه شود. در عهدِ عتیق آمده است که جسدِ ملکهٔ منفور، ایزابل،^۲ خوراکِ سگان کاخ شد.^۳

«زمانی که آنان برای دفن جسدِ وی رفتند، جز جمجمه، پاها و کف دستان او را نیافتند. آنان بازگشتند و این مسئله را به اطلاع جیهو^۴ رساندند. او گفت که این کلام خداوند است که از طریق بندهٔ خود الیاس تیشبه‌ای^۵ بیان کرده است: در قطعه زمینی در یزرئیل^۶ سگان گوشتِ بدنِ ایزابل را می‌درند. جسد او همچون تکه‌ای سرگین بر روی زمینی در یزرئیل خواهد افتاد به گونه‌ای که کسی قادر نخواهد بود وی را بشناسد و بگوید این ایزابل است».

تصویرِ سگانی که در حال خوردن اجساد و یا قسمت‌های بریده‌شدهٔ بدنِ قربانی هستند، یکی از مشخصه‌های نیایش‌ها و نفرین‌ها در خاورِ نزدیک است. اینچنین است که آسرحدون^۷ تقاضا دارد که «دژه از اجسادِ دشمنان آکنده شود و سگان آنان را بدرند»؛ در حالی که آشوربانیپال امیدوار است که «اجسادِ دشمنان طعمهٔ سگان شوند.» آیینی ضدِ جادو برای شخص متوفی چنین عقوبتی را مجسم می‌کند:

«باشد که جنازه ات طعمهٔ عقاب و لاشخور شود. باشد که سکوت و لرزش بر تو مستولی شود. باشد که سگی و ماده سگی بدنت را بدرند. باشد که سگی و ماده سگی گوشتِ بدنت را بدرند.»
نفرینی اکدی نیز چنین می‌گوید: «باشد که سگی و ماده سگی تو را بدرند. باشد که سگی و ماده سگی گوشتِ بدنت را از هم بدرند.»

در متن «افسانهٔ دو برادر»، که نمونه‌ای از ادبیات مصری است، آمده است که همسر برادر بزرگ‌تر کشته می‌شود و جنازه‌اش در مقابل سگان انداخته می‌شود.^۸

^۱ Prov. 26:11; 1kgs 16:4, 21:19; Hom. Od. 18.87.

^۲ Jezebel

^۳ 2Kgs 9: 36-7

^۴ Jehu

^۵ Elijah the Tishbite

^۶ Jezreel

^۷ Esarhaddon

^۸ بنگرید به:

L.Llewellyn-Jones and S. Lewis, 2017, *The Cultural of Animals in Antiquity*, London: Routledge, sv. 'Dog'.

چه چیزی باعث می‌شود تا عمل آمستریس به طور خاص یک عمل مبتنی بر کین‌ستانی باشد؟ گذشته از تمامی سخنانی که گفته شد، هرودوت در متن روایت خود از هیچ اصطلاح خاصی که در ارتباط با کین‌ستانی (یونانی timōria) باشد، استفاده نکرده است. شاید به این دلیل که او نیازی به انجام این کار ندیده است، چراکه روند گرفتن انتقام به خوبی قابل درک است. نظریه «کین‌ستانی» رابرت نوزیک^۱ مسلماً می‌تواند به توضیح روایت هرودوت کمک نماید. نوزیک چنین اظهار می‌دارد که کین‌ستانی ممکن است بدان جهت روی دهد تا سبب آسیب‌رسانی به فرد یا تحقیر وی گردد و لزوماً برای آن نیست که عمل اشتباهی را اصلاح نماید. در روند کین‌ستانی هیچ‌گونه محدودیتی در نوع و میزان آسیبی که بر قربانی وارد می‌شود وجود ندارد و عموماً این مسئله در ارتباط با شخصیت فرد کین‌ستان است. اساساً در این فرایند احساسات نقش اساسی دارد: خشنودی حاصل از رنج دیگری. در اغلب موارد فردی که تشنه کین‌ستانی است، تمایل دارد تا در محل حادثه حضور یابد تا شاهد رنج کشیدن فرد قربانی باشد و یا رنجی را که وی با آن روبه‌روست تجربه نماید.^۲

با این حال، مفهوم کین‌ستانی می‌تواند مشکل‌ساز باشد، به دلیل شیوه تلاقی آن با مفاهیم عدالت، مجازات و تنبیه؛ اصطلاح‌هایی که به خودی خود مفاهیمی چون غیر انسانی بودن، آزادی از گناه و دوری‌گزیدن از طرف مقصر را دارند، به‌خصوص وقتی از طرف یک نهاد یا دولت اعمال می‌شود (و می‌توان گفت که کین‌ستانی آمستریس علیه همسر ماسیستس از این جهت به دولت خدمت می‌کند که در نهایت هدف آن تأمین تداوم سلطنت خشایارشا و جانشینی شاهزاده داریوش است).

به عبارت دقیق‌تر، انگیزه کین‌ستانی ریشه در صدمه‌ای دارد که بدون دلیل بر فرد وارد گشته است و امکان مقابله به‌مثل در آن زمان وجود ندارد. با این حال، غالباً دشوار است که گفته شود خشونت روی داده بخشی از یک چرخه عمل و عکس‌العمل نیست؛ جایی که انگیزه اولیه نادیده گرفته می‌شود و وقایعی روی می‌دهند که بسیار جدی‌تر از آن دلیل اولیه است. بنابراین در این روایت، آمستریس مترصد فرصت مناسب می‌ماند و صبورانه انتظار می‌کشد تا روز برگزاری جشن تولد خشایارشا فرا رسد. در تمام این مدت آزرده‌گی وی از بین نرفت و خشم وی در غلیان بود تا زمان مناسب برای عملی کردن نقشه‌اش فرا رسد و درخواست او برای در اختیار

¹ Robert Nozick

² R. Nozick, 1981, *Philosophical Explanations*, Cambridge, MA: Harvard University Press.

گرفتن همسر ماسیستس پذیرفته شود. ماحصل این انتظار طولانی کین ستانی بود که در خوفناک‌ترین حالت ممکن و با سرعت هرچه تمام‌تر روی داد. بنابراین فرآیند کین ستانی آمستریس بر مبنای الگویی، که نوزیک ارائه می‌دهد، پیش می‌رود:

ملکه شخصاً به سبب اعمال همسر ماسیستس و یا دخترش متحمل آسیبی نشد، بلکه جایگاه و مقام وی در دربار بر اثر بلندپروازی‌های آرتایونته لطمه دید. آمستریس، که هیچ مانعی بر سر راهش نبود، از جانب خویش دست به عمل زد. شاه در مسئله مجازات همسر ماسیستس هیچ‌گونه دخالتی نکرد اما صریحاً از برادرش خواست تا همسر خود را ترک نماید تا بدین طریق بتواند نه تنها شرافت خود را حفظ نماید، بلکه مانع روی دادن مشکلات بیش‌تری گردد.

اما آیا در فرآیند کین ستانی آمستریس، نظریه نوزیک، مبنی بر اینکه فرد کین ستان تمایل دارد تا شاهد رنج کشیدن قربانی خود باشد، صادق است؟ هرودوت در این خصوص مطلب چندانی را بیان نمی‌کند، اما اشارات ضمنی را در اختیار ما می‌گذارد که بدانیم آمستریس دست‌کم شاهد شکنجه شدن قربانی خود بوده است. بنابر خواست ملکه، محافظان شخصی خشایارشا هستند که همسر ماسیستس را شکنجه می‌کنند. بنابراین این‌گونه باید تصور نمود که این محافظان باید در معیت شاهنشاه حضور داشته باشند و بنابر هیچ دلیلی وی را ترک نکنند. در نتیجه مکانی که این زن در آن شکنجه شده است، به احتمال داخل قصر شاهی بوده است. صحت این مسئله بعداً توسط هرودوت تأیید می‌شود، چراکه وی بیان می‌کند که این زن پس از شکنجه شدن به خانه فرستاده شد. بنابراین ماسیستس در محدوده خانه خویش با پیکر مثله‌شده همسرش مواجه گشت. در نتیجه می‌توان این‌گونه تصور نمود که قربانی در حضور دشمن خود، آمستریس، مجازات شده است.

۴. کین ستانی آمستریس (II): ستاننده کین پسران و دختران

آمستریس همچنین در اثر کتسیاس، که درباره تاریخ دربار در عصر خشایارشا است، جایگاه مهمی دارد. اگرچه عمده شهرت وی در اینجا مرهون مقام وی به عنوان مادر اردشیر اول است. در زمان سلطنت اردشیر اول، آمستریس، به سبب روابط نزدیک و صمیمانه‌ای که با پسرش داشت، امکان مداخله در امور سیاسی و همچنین هدایت و کنترل امور از درون حرمسرا را داشت. در این مورد می‌توان به ذکر روایتی از کتسیاس پرداخت. کتسیاس می‌گوید پس از آنکه

ایناروسِ لیبیایی^۱ نتوانست بر حاکمیت هخامنشیان بر مصر پایان دهد، او به عنوان رهبرِ شورشیان و بسیاری از یونانیانِ مزدور که در خدمت او بودند به اسارتِ پارس‌ها درآمدند و نزد شاهِ هخامنشی فرستاده شدند؛ با این حال اسرا مورد عفو شاه و عمویش مگابازس قرار گرفتند. اما آمستریس، که پسر دیگرش هخامنش را در جریان نبرد با ایناروس از دست داده بود، از اینکه نتوانسته بود کین او را بستاند به شدت خشمگین شده بود. او از اردشیر و مگابازس درخواست کرده بود که رهبرِ شورشیان را به وی تسلیم کنند اما آنها این درخواست وی را نپذیرفته بودند. اما سرانجام او با درخواست‌های مکرر شاه را به ستوه آورد و نهایتاً پس از گذشت پنج سال توانست به مقصود خود برسد. سپری شدن زمان از آتش اشتیاق او برای کین‌ستاندن نه تنها کم نکرده بلکه آن را شعله‌ورتر کرده بود. در نتیجه رفتار وی با زندانیان بی‌رحمانه و سخت بود. او ایناروس را بر روی سه پایه‌ای به میخ کشید و آن تعداد یونانی‌ها را که توانست به چنگ آورد، سر بُرید. وی در کل توانست پنجاه تن را به هلاکت برساند.^۲

کتسیاس تأکید می‌کند که هدفِ آمستریس از انجام این اقدامات این بود که بتواند انتقام مرگ پسرش را بگیرد. او در متن خود از واژهٔ *timoōrēsato* (برگرفته از واژهٔ *timōria*) استفاده می‌کند تا بر این امر تأکید ورزد، چراکه این واژه دلالتِ ضمنی بر عملی سیاسی و یا قانونی دارد. از دیدگاه یک یونانی، زمانی که فردی به قتل می‌رسد و تصور می‌شد که با این عمل ظلمی در حق وی صورت گرفته است، این وظیفهٔ خانوادهٔ اوست که کین او را بستانند.^۳ اما این موضوع در خصوص فردی که در میدان نبرد کشته شده است صدق نمی‌کند. بر این اساس خصومت شخصی آمستریس با قاتلین پسرش ناعادلانه بنظر می‌رسد چراکه وی در جنگ کشته شده بود. این مسئله نشان می‌دهد که چرا اردشیر و مگابازس برای انتقام خون هخامنش اقدامی انجام ندادند. مبارزات و درخواست‌های مکرر آمستریس، که به مدت پنج سال ادامه

^۱ Inarus of Lybia

^۲ Ctesias, Fragment 14, § 39

^۳ بنگرید به:

D. M. MacDowell, 1963, *The Athenian Homicide Law in the Age of the Orators*, Manchester: Manchester University Press.

یافت، سرانجام منجر به کین‌ستانی شد که وی آن را اعادهٔ حیثیت خانوادگی می‌دانست. غم محرک نیرومندی برای خون‌خواهی بود.^۱

کتسیاس روایت دیگری را در ارتباط با کین‌ستانی نقل می‌کند که در آن نیز آمستریس نقش بارزی دارد؛ اگرچه که این بار شرایط و زمینه بسیار متفاوت است:

«زمانی که [شاهزاده خانم] آمیتیس بیمار بود - گرچه بیماری خفیف بود - آپولونیدس^۲، پزشک اهل کوس که عاشق شاهدخت بود، به وی گفت که برای آنکه بهبود یابد، باید با مردی وارد رابطه گردد چراکه او بیماری رحمی دارد. پس از آنکه وی توانست به مقصود خود برسد و با آمیتیس هم‌بستر گردید، حال شاهزاده و خیم گشت و آپولونیدس نیز به رابطه‌اش پایان داد. هنگامی که آمیتیس در بستر مرگ افتاد، از مادرش [آمستریس] خواست تا انتقام وی را از پزشک بگیرد. مادرش همه چیز را دربارهٔ اینکه چگونه آپولونیدس با او هم‌بستر شده، چگونه به سوءاستفاده‌اش پایان داده و چگونه دخترش از او خواسته است تا کینش را بستاند، خدمت شاهنشاه عرض کرد. شاه به او این اجازه را داد تا خود ماجرا را فیصله بخشد و او آپولونیدس را گرفت و زندانی کرد و به مدت دو ماه شکنجه داد. سپس او را زنده به گور کرد و در این زمان بود که آمیتیس نیز در گذشت.»^۳

دختر آمستریس، شاهدخت آمیتیس، که اغفال و وارد رابطهٔ جنسی با آپولونیدس شده بود، تحت تأثیر بیماری رو به ضعف رفت و از مادر خود خواست تا از پزشک کین بستاند. این واژه - *ithaamunes* - دلالت ضمنی بر مفاهیمی چون دفاع از حیثیت (چه فردی یا خانوادگی) و تلافی جویی دارد. همین مسئله دفاع از شرافت بود که سبب شد تا آمستریس پزشک را زندانی، شکنجه (در حدود ماه) و معدوم نماید. زنده دفن کردن پزشک احتمالاً به عنوان اهدای قربانی به شاهدخت متوفی در نظر گرفته شده است. باید این نکته را در نظر داشت که براساس متن هرودوت^۴ آمستریس سالخورده قبل از مرگش، چهارده کودک را به عنوان قربانی به خدای جهان‌مردگان اهدا نمود. در منابع مختلف بارها به مجازات «زنده دفن کردن» اشاره شده است.

^۱. بعدها در تاریخچهٔ دودمان هخامنشی خواهیم دید که پروشات، مادر اردشیر دوم و کورش کوچک، به صورت حساب‌شده‌ای افرادی را که در ارتباط با مرگ کورش بودند به دام انداخت. او تمامی آنان را به تلافی مرگ فرزندش، شکنجه و اعدام نمود؛ اگرچه کورش کوچک در میدان نبرد کشته شده بود. بنگرید به:

Ctesias, Fragment 17, § 66; L. Llewellyn-Jones & J. Robson, 2009, *Ctesias' History of Persia: Tales of the Orient*, London: Routledge.

^۲. Apollonides of Cos

^۳. Fragment 14, § 44

^۴. Hdt. 7.114

احتمالاً آپولونیدس با نوع دهشتناک و خاصی از مرگ مواجه شده که با نام «تغار» یا «کرجی»^۱ معروف بوده است:

فرد خاطی را در میان تنه دو تغار [یا دو کرجی] که بر روی یکدیگر چفت می‌شدند قرار می‌دادند. در این حالت سایر قسمت‌های بدن وی پوشیده و تنها سر، دست‌ها و پاهای وی از درون آن بیرون و در معرض آفتاب قرار داشتند. سپس به مجرم غذا می‌دادند و هر زمان که وی از خوردن امتناع می‌نمود به چشمان وی با وسیله‌ای آسیب می‌رساندند. آنان همچنین مقادیری عسل و شیر را به خورد او می‌دادند و مقداری را نیز بر صورت او می‌مالیدند. صورت او پیوسته به سمت آفتاب چرخانده می‌شد و انبوهی از حشرات بر روی آن می‌نشستند. در این حین بدن فردِ خاطی، که درون محفظه قرار داشت، درون ادرار و مدفوع خود غرق می‌شد و در نتیجه به سبب تجمع مدفوع، کرم‌ها و حشرات شروع به خوردن بدن وی می‌کردند.^۲

این شیوه عجیب به قتل رساندن، که به صورت تدریجی و طی یک دوره زمانی دو هفته‌ای صورت می‌گیرد، با توجه به مفاهیم پاکی و ناپاکی در دین زردشتی قابل توضیح است. در این مورد پاکی شیر در برابر آلودگی نجاست، که براساس یک متن زردشتی دستاورد دیوان است، قرار دارد. «هرچه بیشتر بدن فرد مأمین دیوان گردد، نجاست در آن بیش‌تر می‌گردد». بنابراین همان‌طور که بروس لینکلن^۳ تیزبینانه این نوع از شکنجه را تفسیر می‌کند، «نجاست متعفن و انباشته از حشرات قربانی شاهدهی است آشکار بر فساد (اخلاقی و جسمی) بدن فرد و دیوان لانه‌کرده در آن که در رأس آنها دیو دروغ است. بنابراین آنچه که از بدن فرد خارج می‌شود وسیله‌ای است برای محکوم کردن وی به تمامی اتهامات».^۴

۵. پوست‌کنندن، کور کردن و به میخ کشیدن: زنان سلطنتی و خواجگان درباری

علی‌رغم وجود چنین صحنه‌هایی، که جنبه نمایشی بالایی دارند، درک این مسئله که زنان قدرتمند درباری در روایات هرودوت و کتسیاس بر مردان نفوذ ندارند تا آنان را اغوا نمایند و یا آنان را مطیع خود سازند تا بدین وسیله به قدرت دست یابند، امری مهم است. در حقیقت در

^۱. Boats or Trough

^۲. Plut. Art. 16.2-4

^۳. Bruce Lincoln

^۴. B. Lincoln, 2007, *Religion, Empire, and Torture: The Case of Achaemenid Persia, with a Postscript on Abu Ghraib*, Chicago: University of Chicago Press, 93.

منابع یونانی هیچ نشانی از زنِ درباری که در حال تبانی و توطئه باشد، دیده نمی‌شود. در واقع این زنان با فراستی که داشتند در چهارچوب دربار از دودمان سلطنتی محافظت می‌کردند. بنابراین، بر این اساس بود که پروشات در مسئله به قتل رساندن مدعی سلطنت سغدیانوس که بر تخت‌نشینی داریوش دوم را به خطر می‌انداخت^۱، وارد شد. هراقدام خائنه از جانب خواجگانِ درباری می‌توانست منجر به شکنجه و یا قتل آنان شود که در اکثر مواقع به دستور زنانِ شاه انجام می‌شده است (شاه به ندرت در سرنوشتِ آنان دخالتی می‌کرد).^۲

اخته‌شدگان می‌توانستند در دربارِ هخامنشی از لحاظ قدرت و نفوذ به جایگاه بالایی برسند. کتسیاس (احتمالاً از منابع موثق ایرانی برای روایاتش بهره برده است) روایات خود از به سلطنت رسیدن شاهنشاهان متوالی هخامنشی را با نوعی عریض آغاز می‌کند که در آن نام خواجگان مهم درباری آمده است و به‌طور ضمنی به این مطلب اشاره دارد که نام و اعمال آنان برای نسل‌ها پس از مرگشان در کنار نام شاهانی که در خدمت آنان بوده‌اند، باقی می‌ماند.

اگر از منابع یونانی متعلق به قرن چهارم ق.م پیروی کنیم به ما در مورد این پیش‌فرض هشدار داده می‌شود که از زمان سلطنتِ خشایارشا، قدرتِ خواجگان در دربار رو به فزونی نهاد؛ به طوری که آنان به کرات در توطئه‌ها و یا حتی در شاه‌کشی‌ها حضور داشتند. اما این مسئله، که زنانِ درباری اغلب مسئولیتِ محدود کردن قدرتِ خواجگان و یا پایان بخشیدن به زندگی آنان را بر عهده داشته‌اند، امری قابل توجه است. به عنوان نمونه، قدرتمندترین خواجهٔ داریوش دوم، آرتوخارس پافلاگونیایی^۳، ملقب به خواجهٔ تاج‌بخش، به دستور مستقیم ملکه پروشات به قتل رسید^۴ و در موردی مشابه، خواجهٔ با نفوذ پتساکاس^۵ را تحت فرمان آمیتیس، همسر کوروش بزرگ، کور کردند و زنده به میخ کشیدند و مصلوب نمودند.^۶ توانایی پایان دادن به زندگانی خواجگان قدرتمند نشان از قدرتِ شخصی و سیاسی برخی از ملکه‌های دربارِ هخامنشی دارد.

¹. Ctesias, Fragment 15, §50

². L. Llewellyn-Jones, 2002, 'Eunuchs and the Harem in achaemenid Persia (559-331 BC)', in S. Tougher (ed.), *Eunuchs in Antiquity and Beyond*, London: Classical Press of Wales, 19-49.

³. Artoxares the Paphlagonian

⁴. Ctesias, Fragment 15, § 54

⁵. Petasakes

⁶. Fragment 9, § 6

در پرسیکامی کتسیاس غالباً به از جای درآوردن چشمان به عنوان جزای خیانت اشاره شده است. برای نمونه، چشمان خواجه یاعی، پتیساکاس^۱، در ابتدا و پیش از به دار کشیده شدن از حدقه درآورده شد^۲ و کتسیاس به عمل ظالمانه سوراخ کردن چشم زندانیان شکنجه شده اشاره می کند.^۳ کسنفون نیز به این مطلب اشاره دارد که او هنگام عبور از قلمرو هخامنشیان اغلب در کنار جاده ها مردمانی را دیده است که چشمان خود را به دلیل نافرمانی در برابر فرمان شاهنشاه از دست داده بودند.^۴

نویسندگان یونانی وجود این نوع از مجازات را در بین پارسیان به درستی تشخیص داده اند؛ چراکه مدارک مناسبی دال بر وجود چنین جزایی برای خائنان در منابع پارسی وجود دارد. در حقیقت، شاهان متعدد خاور نزدیک کور کردن را کم اهمیت ترین نوع مجازات برای تنزل مقام افراد به حساب می آوردند. از حدقه درآوردن چشمان دشمنان به اسارت گرفته شده نوعی کیفر ملی در میادین جنگ بوده است. آشوریان بودند که سبب ترویج نابینا کردن به عنوان مجازاتی برای عهدشکنی شدند. آنان شاهان تابع عهدشکن و سپاهیان آنان را گاه به طور کامل و یا تنها از یک چشم نابینا می کردند. بدین سان در متنی، که متعلق به آشور نصیر پال دوم است، چنین آمده است:

«من شمار بسیاری از دشمنان را اسیر کردم. دست و یا بازوی عده ای را قطع کردم. بینی، گوش ها و دست و پای عده ای را بریدم و چشمان بسیاری را از حدقه درآوردم.»^۵

در عهد عتیق نیز شواهدی دال بر نابینا نمودن دشمنان به عنوان عملی متداول وجود دارد: فلسطینیان چشمان سامسون^۶ را کور نمودند و نبوکدنصر^۷ نیز شاه اسرائیل، صادقیا^۸، را نابینا نمود. همچنین نهاش، پادشاه عمون^۹، اعلام کرد که مردان جابش-جلعاد^{۱۰} به شرطی می توانند زنده بمانند که وی چشم راست تمامی آنها را از حدقه درآورد.^{۱۱} کتیبه بیستون، که در سطور

1. Petisacas

2. Fragment 9, §6; Fragment 9a

3. Fragment 26, § 4 = Plut. Art. 14-17

4. An. 1.9.11-12

5. A. O. 101. 1. i 113-ii 1.

6. Samson (Judg. 16:21)

7. Nebuchadnezzar

8. Zedekiah (2 Kgs 25:7)

9. Nahash the Ammonite

10. Jabesh-Gilead

11. 2 Sam. 9:2

قبل ذکر آن رفت، در این زمینه از اهمیت خاصی برخوردار است. چراکه داریوش در ضمن آن به این مسئله اشاره کرده است که دشمنان طغیان‌گرس را کور و قطع عضو کرده و در معرض دید همگان قرار داده است. انجام این‌گونه مجازات‌ها عملی متعارف به شمار می‌آمد؛ چراکه نه تنها با نمایش اجسادِ مُثله‌شده و زندانیانی که منتظر بودند تا با جزای نهایی خود روبه‌رو گردند، ماهیت خطرناک طغیان را به معرض نمایشِ عموم می‌گذاشت بلکه همچنین به عنوان زنگ خطر و هشدار برای سایر رعایای شاهنشاه در نظر گرفته می‌شد.

روشن است که یکی از اهداف اصلیِ مُثله کردن، تغییر در جایگاه و قدرت افراد بوده است. در واقع قدرت در دل کارایی و تأثیر مُثله کردن نهفته است (همانند آنچه که در مورد شکنجه کردن همسرِ ماسیستس شاهد آن بودیم). قطع اعضای بدنِ خواجهگان به خواست و دستور زنان سلطنتی با هدف تحقیر نمودن فرد و جامعه‌ای صورت می‌گرفت که به آن تعلق داشت. تحقیر و خوار نمودن این افراد از طریق تغییر جایگاه در دربار و همچنین وارد آوردن نقصی جدید بر پیکرشان صورت می‌پذیرفت. جدای از این‌ها، اخته‌شدگان به خودی خود انسان‌هایی معیوب به شمار می‌رفتند که از منزلت اجتماعی چندانی برخوردار نبودند و جنس سوم یا حتی با ماهیتی حیوانی در نظر گرفته می‌شدند. کور نمودن خواجهگان نشان‌دهنده آن بود که جایگاه قربانی و یا جامعه‌اش بیش از پیش تحت کنترل و اختیار مافوق خود بوده است. از جای در آوردن چشمانِ میتريداتس کاریایی،^۱ خواجهٔ مغرور، به دستورِ پروشات مقدمه‌ای بود برای اعمال تنبیهی شدیدتر که منجر به مرگ وی گردید: ریختن سُرَب داغ به داخل گوش‌های وی.^۲ این نوع از شکنجه احتمالاً ریشه در دین زردشتی کهن دارد، از آن جایی که تعدادی از متون اشاره به استفاده از سُرَب گداخته در آزمونِ داوری برای نشان دادن گنهکاری و یا بی‌گناهی فرد دارند.^۳

برخی از خواجهگان برخلاف اطاعت و وفاداری‌شان نسبت به فرمان‌های سلطنتی، قربانی شکنجه و مرگ می‌شدند. وقتی که باگاپاتس^۴ خواجه به دستور ارشیر دوم سر از بدن بی‌جان برادرِ کوچک‌تر شاه، که علم طغیان برداشته و در میدان نبرد کشته شده بود، جدا کرد، ملکه

1. Mithridates of Caria

2. Ctesias, Fragment 26, § 7

3. Lincoln, *Religion, Empire*, 85-6.

4. Bagapates

مادر، پروشات، خشمگین گردید و برای به قتل رساندن این خواجه نقشه‌ای کشید. چراکه شاهزاده کورش پسر محبوب وی بود. کتسیاس^۱ داستان را چنین شرح می‌دهد:

«[باگاپاتس] که بنابر فرمان شاهنشاه سر از بدن کورش جوان جدا کرده بود... ملکه با شاه به بازی نرد پرداخت و بر اساس توافق قبلی خواجه به عنوان پاداش برنده شدنش به وی داده شد... خواجه زنده‌زنده پوست کنده شد.» پلوتارک نیز همین داستان را نقل می‌کند با این تفاوت که خواجه را ماساباتس^۲ می‌نامد.^۳

«خواجه شاه، که سر و دست کورش را از بدن وی جدا کرده بود، اگرچه مورد غضب ملکه بود اما همچنان زنده مانده بود. با این حال، او بسیار محتاط بود و تلاش می‌کرد تا بهانه‌ای به دست پروشات ندهد. بنابراین ملکه برای به دام انداختن وی نقشه‌ای کشید. ملکه زنی بسیار باهوش و بازیکنی قهار در بازی تخته نرد بود. پیش از نبرد میان دو برادر وی اغلب اوقات با شاه این بازی را انجام می‌داد. پس از آن نیز پروشات مشتاقانه با او به انجام بازی‌های مختلف چون نرد می‌پرداخت و امانت‌دار شاه در مسائل عاشقانه گشته بود... بنابراین یک مرتبه که شاه اوقات فراغتی داشت و تمایل به تفریح کردن... ملکه بر سر هزار دریک با او شرط بسته و به بازی نرد پرداختند. پروشات به عمد بازی را واگذار کرد... او شاه را مجبور کرد که بار دیگر و بر سر یک خواجه با او بازی کند. شاه این خواسته وی را قبول کرد. آنان توافق کردند که هر یک پنج تن از خواجهگان امین خود را مستثنی دارند و از میان سایر خواجهگان فرد برنده بازی هر آن‌کس را که بخواهد می‌تواند انتخاب کند. بر مبنای چنین توافقی، آنان شروع به بازی کردند... ملکه بازی را بُرد و ماساباتس خواجه را، که جزء آن پنج نفر نبود، از شاه طلب کرد. پیش از آنکه شاه به مسئله‌ای ظنین شود، خواجه خود را به او تسلیم کرد. بنابر دستور پروشات وی را زنده پوست کردند و بدنش را بر روی سه چوب قرار دادند و پوستش را به میخ کشیدند.»

سانچیزی ویردنبورخ منشأ این داستان عجیب و باورنکردنی را در سنت حماسی هندیان می‌داند که در آن با انداختن تاس قربانی‌های انسانی را انتخاب می‌کردند. اما این داستان بر این نکته تأکید دارد که موقعیت خواجه صرفاً با حسن نیت پادشاه و زنانش حفظ شده است.^۴ روایت مربوط به ماساباتس/باگاپاتس نشان می‌دهد که جزئی‌ترین و کم‌اهمیت‌ترین مشاگره‌ها و درگیری‌ها که در بین اعضای خاندان سلطنتی و در حرم‌خانه شاهی رخ می‌داد، می‌توانست پیامدهایی بزرگ و اغلب اوقات خشونت‌آمیز در پی داشته باشد. زمانی که اردشیر دوم از اعدام

1. Fragment 44a

2. Mastabates

3. Vit. Artax. 17

4. Sancisi-Weerdenburg, 'Exit Atossa'.

خواجه محبوبش آگاه گردید، خشمگین شد و پروشات را تهدید به تبعید کرد. بنا بر گفته پلوتارک، ملکه با خنده به او گفت: «اگر تنها برای خواهی پیر و پست چنین آشفته شده‌ای، به راستی که مردی بی دغدغه و شادمان هستی». داستان پلوتارک نشان می‌دهد که ماساباتس حتی پس از مرگش نیز موضوع درگیری و مشاجره در خانواده سلطنتی بوده است. روایت چنین ادامه می‌یابد: «استاتیرا [همسر اردشیر] مخالف پروشات بود ... او از عمل ملکه مادر خشمگین بود و آن را مغایر با قانون و انسانیت می‌دانست، چراکه او به خاطر کورش، دوست و خواجه امین شاه را قربانی کرده بود».

۶. زهر، رنج، مرگ

کتسیاس نشان می‌دهد که در دربار اردشیر دوم، عداوت عمیقی بین پروشات (ملکه مادر) و استاتیرا (ملکه) وجود داشته است. هر یک از این دو نفر در تلاش بودند تا مورد محبت شاه واقع گردند یا بتوانند بر تصمیمات او تأثیر بگذارند و همین امر سبب گشته بود تا دشمنی بین آن دو تشدید گردد. پروشات از استاتیرا متنفر بود زیرا او آرزو داشت هیچ‌کس مانند خودش قدرتمند نباشد.^۱ کتسیاس نیز دلیل این تنفر را در ارتباط با آسیب‌هایی می‌داند که خانواده مادری استاتیرا بر خاندان شاهی وارد آورده بود؛ چراکه تمام اعضای خانواده او (استاتیرا) به جرم خیانت توسط داریوش دوم اعدام شده بودند.^۲ برای نشان دادن نفوذ و قدرت حقیقی استاتیرا در دربار می‌توان به روایتی اشاره نمود که بر اساس آن فرعون مصر روسپی درباری جوانی به نام تیموسا^۳ را به عنوان «هدیه‌ای دیپلماتیک» برای او می‌فرستد تا به او خدمت نماید.^۴ مادر سه تن از پسران شاه بودن سبب گشته بود تا استاتیرا اعتبار و جایگاه والایی در دربار داشته باشد به گونه‌ای که اردشیر غالباً تسلیم پافشاری‌های مکرر همسر خود می‌شد و بنابر خواست وی بود که کلئارخوس^۵، سردار اسپارتی، اعدام گردید. این امر سبب شد تا استاتیرا و پروشات رو در روی یکدیگر قرار گیرند، چراکه ملکه مادر حامی و پشتیبان کلئارخوس در دربار بود:^۶

1. Plut. Vit. Artax. 17. 4

2. Fragment 15, § 56

3. Timosa

4. Ath. 13. 609

5. Clearchus

6. Ctesias, Fragment 29b/ Deinon, Fragment 15b= Plut. Vit. Artax. 19

«و این چنین پروشات از همان ابتدا نسبت به استاتیرا حس تنفر و دشمنی داشت ... پروشات کنیزی امین به نام گیگیس داشت که بر وی نفوذ بسیاری داشت ... این زن در توطئه زهر دادن به استاتیرا به او کمک نمود ... اگرچه در گذشته به یکدیگر سوءظن داشتند و اختلافاتی بین آنها بود، با این حال مجدداً رفت و آمد به مکان‌های همیشگی را آغاز کرده و به صرف شام با یکدیگر می‌پرداختند ... اگرچه ترس و هوشیاری متقابل سبب گشته بود تا از یک غذا، که در ظرفی مشترک سرو می‌شد، تناول نمایند.

پارس‌ها پرنده کوچکی دارند که همه قسمت‌های بدنش قابل خوردن است، چراکه انباشته از چربی است ... کتسیاس چنین نقل می‌کند که پروشات پرنده‌ای از این گونه را با چاقوی کوچکی که یک جانب آن به زهر آغشته بود به دو نیم کرد ... بنابراین تنها یک قسمت از آن آغشته به زهر گردید. او آن قسمت که سالم بود را خود بر دهان گذاشت و قسمت زهرآگین را به استاتیرا داد...

بدین‌گونه بود که آن زن با حالت تهوع و عذاب بسیار درگذشت. او از بلایی که بر سرش آمده بود خبر داشت و آن را به عرض شاه، که خود نیز از سرشت خشن و آشتی‌ناپذیر مادرش آگاه بود، رسانید.»

مسلماً داستان مسموم کردن استاتیرا به قدری پیچیده است که نمی‌تواند دروغین و ساختگی باشد^۱ و گذشته از تمامی اینها زهر دادن امری متداول در دربار هخامنشی به شمار می‌رفت. کسنفون^۲ به صراحت بیان می‌کند که درباریان به کرات به دست زهردهندگان ماهر و در جریان توطئه‌های درباری به قتل می‌رسیدند. پروشات، که خود از زهردهندگان چیره‌دست بود، مظهر این هنر درباری مرگ‌بار به حساب می‌آمد.^۳ بنابراین، این نکته که چشنده غذا در دربار وظیفه بسیار خطیری بر عهده داشت، امری قابل توجه است. منصب جام‌دار سلطنتی نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود که تنها به قابل‌اعتمادترین درباریان واگذار می‌شد؛ همانند نحمیا^۴ که جام‌دار اردشیر اول بود و یا پسر درباری عالی‌مقام پرکساسپس^۵ که در خدمت کمبوجیه بود.^۶ جام‌دار سلطنتی تنها فردی بود که شراب شاه را در جام تخم‌مرغی شکل می‌ریخت و آن را می‌چشید تا مطمئن شود که آلوده به زهر نیست. او همچنین مسئول تمام ساقیان

^۱. بنگرید به:

Ctesias, Fragment 27, § 70

^۲. Cyr. 8.8.14

^۳. Ctesias, Fragment 16, § 61

^۴. Neh. 1 : 11

^۵. Prexaspes

^۶. Hdt. 3.34

و چشندگان غذا در دربار بود. به احتمال زیاد، ترس از مسموم شدن بود که باعث شده بود شاه بزرگ تنها از شرابی که مختص به وی بود شراب خالوبونیای سوریه^۱ - و از آب رودخانه شوش، که در ظروف مخصوص نگهداری می‌شد، بنوشد.^۲ کتسیاس همچنین به این نکته اشاره دارد که شاه بزرگ و مادرش نه تنها دسترسی انحصاری به یک سم مخصوص هندی دارند که در کاخ نگهداری می‌شود و باعث مرگ آنی قربانی می‌گردد، بلکه به انواع پادزهر نیز دسترسی دارند که حتی در برابر گشنده‌ترین سموم مؤثر است.^۳ مجازات خاصی نیز برای به قتل رساندن زهردهندگان در نظر گرفته شده بود: «سنگی مسطح وجود داشت که سر فرد را بر روی آن قرار می‌دادند و با سنگ دیگری به قدری بر روی آن می‌کوبیدند تا سر و صورت وی متلاشی شود».^۴ وجود چنین مجازاتی نشان از آن دارد که تهدید ناشی از مسموم کردن جدی تلقی می‌شده است.

نتیجه

این‌گونه به نظر می‌رسد که زنان دربار هخامنشی به دو طریق از قدرت و اختیارات خود برای کین ستاندن استفاده می‌کرده‌اند: برای تلافی کردن تحقیر شخصی و دیگری در مواجهه با توهین سیاسی؛ اگرچه این دو اغلب با هم آمیخته بودند. با این حال، می‌توان حسادت و تعارض شخصیتی افراد را نیز به عنوان یکی دیگر از علل تمایل زنان سلطنتی به انجام قتل یا شکنجه مطرح کرد. این قبیل موارد می‌توانست بر سیاست‌های دودمانی نیز تأثیرگذار باشند. سیاست‌ورزی حرم‌خانه شاهی در دربار هخامنشی به گونه‌ای بود که نزاع‌های جدی میان زنان سلطنتی تأثیر مستقیمی بر سیاست‌های شاهنشاهی داشت؛ زیرا همسران و مادران از روی حسادت به مصاف یکدیگر می‌رفتند تا مقام و جایگاه خویش را ارتقاء بخشند و یا از آن صیانت نمایند، اما در اغلب موارد نزاع آنان برای حفظ و حراست جایگاه پسرانشان بوده است. بدین‌روی وقوع قتل، با هدف کین ستاندن، مجازات و شکنجه‌های منجر به نقص عضو، امری متداول بوده است.

1. The Syrian Chalybonian

2. Ath. 2. 28d

3. Ctesias, Fragment 45m = Ael. NA 4.41

4. Ctesias, Fragment 29b, § 9

اگر چه ممکن است آثار هرودوت و کتسیاس در بردارندهٔ کلیشه‌هایی باشند که بیانگر دیدگاه زن‌ستیزانهٔ یونانیان باشد و بر اساس آن زنانِ قدرتمند تهدیدی برای دنیای سیاسی مردان تلقی کردند. اما با این حال اگر روایات آنان در خصوص سیاست‌های حرم را در پرتو سخنان یوزف ویزهوفر^۱ مورد مطالعه قرار دهیم، خواهیم دید که حقیقتی در آنها نهفته است. بر اساس سخنان وی، در جامعه‌ای با منشأ قبیله‌ای ازدواج‌های سیاسی، که به منظور تضمین وفاداری انجام می‌شده‌اند، دارای اهمیت ویژه‌ای بوده‌اند؛ به‌ویژه در دربار هخامنشی که در آن چندهمسری امری رایج بوده و مسئلهٔ برتخت‌نشینی امری بسیار جدی تلقی می‌شده است. ضرب و جرح‌ها و قتل‌هایی که با هدف کین‌ستاندن روی داده‌اند، باید ابزارهایی مهم و جدی در سیاست‌های پادشاهی‌های خودکامه به‌ویژه در بازی قدرت در حرم شاهی در نظر گرفته شوند.

من مایلم تا داستان‌های بوالهوسی بی‌خردانه و خشونت‌توجیه‌ناپذیر فرمانروایان را جدی بگیرم. دربار هخامنشی نیز در معرض همان فشارها و ناامنی‌هایی بوده است که دربار حاکمان خودکامهٔ دیگر از روزگاران قدیم تا عصر صدام حسین و معمر قذافی با آن مواجه بوده‌اند. شکنجه‌ها و قتل‌هایی که کین‌ستانی زمینهٔ شکل‌گیری آنها را فراهم آورده است، باید ابزارهایی مهم و جدی در عرصهٔ سیاست پادشاهی‌های خودکامه به‌ویژه سیاست‌های دودمانی در بین زنان حرم در نظر گرفته شوند.

منابع و مأخذ

به دلیل آنکه تاکنون ملاحظات اندکی به طور مستقیم به مسئلهٔ زنان به عنوان عاملانِ خشونت در عهد باستان پرداخته‌اند، بررسی نقش حرم شاهانه نیز به عنوان مکانی برای انجام خشونت و قتل چندان مورد توجه قرار نگرفته است.

اثر فیونا مک هاردی برای مطالعهٔ دیدگاه یونانیان در خصوص مسئلهٔ زنان و کین‌ستانی، نقطهٔ آغازین مناسبی به‌شمار می‌رود:

Fiona McHardy, 2004, "Women's Influence on Revenge in Ancient Greece", in F. McHardy and E. Marshall (eds.), *Women's Influence on Classical Civilization*, London: Routledge, 92-114.

روبرت رولینگر در اثر خود به گونه‌ای نظام‌یافته به بررسی مفهوم خشونت در تواریخ هرودوت و اقدامات برخی از زنان مذکور در آن پرداخته است:

¹. Josef Wiesehöfer

Robert Rollinger, 2004, 'Herodotus, Human Violence and the Ancient Near East', in V. Karageorghis and I. Taifacos (eds.), *The World of Herodotus*, Nicosia: University of Cyprus Press, 121-50.

هلن سانچیزی ویردنبورخ به شدت به حمایت از نظریه‌ای پرداخته است که براساس آن تصویر ارائه شده از خشونت نسوان در میان زنان پارسی برآمده از تصورات شرق‌شناسان یونان است. به ویژه بنگرید به:

'Exit Atossa: Images of Women in Greek Historiography on Persia', in A. Cameron and A. Kuhrt (eds.), *Images of Women in Antiquity*, London: Routledge, 1983, 20-33 & 'Decadence in the Empire of Decadence in the Sources? From Source to Synthesis: Ctesias', in H. Sancisi-Weerdenburg (ed.), *Achaemenid History I. Sources, Structures and Synthesis*, Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten, 1987, 33-45.

ماریا بروسیوس نیز کمابیش در اثر خود رویه مشابهی را به کار برده است:

Women in Ancient Persia (559-331 BC), Oxford: Oxford University Press, 1996.

برای بررسی رویکردی متمایز، که در پی واقعیت نهفته در پس روایات است، بنگرید به:

Lloyd Llewellyn-Jones & James Robson, 2010, *Ctesias' History of Persia: Tales of the Orient*, London: Routledge; Lloyd Llewellyn-Jones, 2013, *king and court in Ancient Persia 559-331 BCE*, Edinburgh: Edinburgh University Press, 96-122.

تحقیق در خصوص جایگاه شهبانوان سلطنتی و نقش زنان خاندان شاهی در دربارهای خاور نزدیک در عهد باستان نشان‌دهنده بهره‌گیری این بانوان از موقعیت‌هایی است که سبب حفظ جایگاه و قدرت آنان می‌شده است. در این خصوص، برای مثال بنگرید به:

Hennie J. Marsman, 2003, *Women in Ugarit and Israel*, Leiden: Brill; Elna Solvang, 2003, *A Woman's Place is in the House. Royal Women of Judah and their Involvement in the House of David*, London: Bloomsbury.

سارا ملویل در اثر خود به بررسی نقش ملکه مادر در جامعه آشوری می‌پردازد:

Sarah Melville, 1999, *The Role of Naqia/Zakutu in Sargonid Politics*, Helsinki: Helsinki University Press.

در خصوص زنان سلطنتی و مسائل مرتبط با جانشینی، بنگرید به آثاری که در ادامه به آنان اشاره شده است:

Ronald de Vaux, 1961, *Ancient Israel: Its life and Institutions*, London: Darton Longman & Todd; Aiden Dodson & Dyan Hilton, 2005, *The Complete Royal Families of Ancient Egypt*, London: Thames & Hudson; J. R. Novotny, 2010, 'Daughters and Sisters of Neo-Hittite and Aramaean Rulers in the Assyrians Harem', *Canadian Society for Mesopotamian Studies* 36, 174-84; J. R. Novotny & J. Singletary, 2009, 'Family Ties: Assurbanipal's Family Revisited', in M. Luukko, S. Svärd & R. Mattila (eds.), *Trees, Kings, and Scholars: Neo-Assyrians and Related Studies in Honour of Simo Parpola*, Helsinki: Helsinki University Press, 167-77.

برای درک بهتر اینکه زنان دربار چگونه از قدرت و نقش واسطه‌ای خود در حلقه‌های درباری استفاده می‌کردند، بنگرید به:

Mary Anderson, 1990, *Hidden Power: The Palace Eunuchs of Imperial China*, Buffalo, OH: Prometheus Books; May Holdsworth & Caroline Courtauld, 1995, *The Forbidden City: The Great Within*, Beijing: Forbidden City Publishing House; Evelyn S. Rawski, 1998, *The Last Emperors: A Society History of Qing Imperial Institutions*, Berkeley: University of California Press.

اثر لزلای پیرس از جمله آثاری است که در زمینه مطالعات میان‌فرهنگی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است:
Leslie Pierce, 1993, *The Imperial Harem: Women and Sovereignty in the Ottoman Empire*, Oxford: Oxford University Press.

بیرون دونیدم نیز در مورد تعدادی از حرم‌خانه‌های سلطنتی در مجموعه‌ای از دربارهای شرقی و غربی اطلاعات ارزشمندی ارائه می‌دهد:

Jeroen Duindam, 2015, *Dynasties: A Global History Of Power, 1300-1800*, Cambridge: Cambridge University Press, 87-155.

در خصوص اعمال خشونت در خاور نزدیک باستان بنگرید به:

Sandra Jacobs, 2014, *The Body as Property: Physical Disfigurement in Biblical Law*, London: Bloomsbury; Zainab Bahrani, 2008, *Rituals of War: The Body and Violence in Mesopotamia*, New York: Zone Books.

اثر زیر به بررسی پیشینه خشونت در انجیل در گستره وسیع‌تری در خاور نزدیک می‌پردازد:

C. L. Crouch, 2009, *War and Ethics in the Ancient Near East. Military Violence in the Light of Cosmology and History*, Berlin: De Gruyter.

اثر زیر به بررسی خشونت فیزیکی اعمال شده بر روی قربانیان جنگی از جمله زنان پرداخته است:

Hans van Wees, 2010, 'Genocide in the Ancient World', in D. Bloxham and A. D. Moses (eds.), *The Oxford Handbook of Genocide studies*, Oxford: Oxford University Press, 239-58.

این مضمون همچنین در این اثر نیز مورد بررسی قرار گرفته است:

E. M. Tetlow, 2004, *Women, Crime, and Punishment in Ancient Law and Society*, vol. I, New York: Continuum.

برای بررسی این‌گونه مجادلات در دنیای مدرن، بنگرید به:

Kathy Gaca, 2011, 'Girls, Women, and the Significance of Sexual Violence in Ancient Warfare', in E. D. Heineman (ed.), *Sexual Violence in Conflict Zones*, Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 73-88.